فهرست:

[خلاصه بحث گذشته: 2](#_Toc350853674)

[اقداماتي جهت تغيير دروني در حوزه شخص 2](#_Toc350853675)

[قاعده هدايت 4](#_Toc350853676)

[بررسی ادله 4](#_Toc350853677)

[ادله قرآنی 5](#_Toc350853678)

[1ـ آيه 104 سوره آل عمران. 5](#_Toc350853679)

[نکات ذيل آيه شريفه 5](#_Toc350853680)

بسم الله الرحمن الرحیم

### خلاصه بحث گذشته:

مجموعه­ بیش از بییست واژه که در زمينه مسائل تربيتي و اثرگذاری در ديگران قرآن استفاده شده است.

جمع بندی اين بحث:

مجموعه این واژگان به سه گروه کلی تقسیم می­شد:

1ـ برخی از این واژه­ها مشترک بین حوزه معرفتی و حوزه عاطفی و احساسی و گرایشی است و همین­طور حوزه اراده و ... است. برخی از واژه­ها همه این قلمروها را می­گیرد چون وقتی می­خواهد تغییر در شخصیت بدهد لایه اول در شناخت و معرفت؛ لایه دوم در تمایلات و گرایش‌های او، لایه سوم تغییر در اراده و عزم اوست. لايه چهارم، هم محیط است.

در حقیقت وقتی مربی می­خواهد تغییری در دیگری صورت دهد با تحلیل دروني و روان‌شناختی این تغییر باید در این لایه­ها صورت گیرد:

### اقداماتي جهت تغيير دروني در حوزه شخص

الف: يا بايد در دانش و معرفت او تصرف کند، دستگاه شناختی او، یک نگاه و شناخت و باوری پیدا کند؛ چون شناخت و باور را به رغم اين­که فرق دقيقي دارند،‌ اينجا یکی گرفتیم، ولی به‌هرحال يک نوع تصرف در دستگاه شناختی شخص می­شود که این یک لایه است که معرفت و شناخت او را تغییر می­دهد.

ب: تصرف در تمایلات و میل‌ها و عواطف و احساسات است که انواع احساسات مثبت و منفی و عواطف و ... که در اخلاق و روانشناسی آمده است.

ج: گاهی تصرف در اراده شخص است؛ چون گاهی شناخت دارد، می­گوید این خوب است، ميل به آن هم دارد، ولي نمی­تواند تصمیم بگیرد.

د: لایه بیرونی که محیط است بحث نکردیم. اين که در محيط تصرف کند، تصرف در محیط باید عملاً غیرمستقیم در یکی از این سه محیط تغییری دهد يعني وقتي محيط را عوض مي­کند. يا شناخت او عوض می‌شود يا عواطف و گرایش‌های او تغيير مي­کند يا در اراده و عزمش اثر می‌گذارد؛ ولذا محیط را در عرض اینها قرار نمی‌دهیم و به شکلی، بیرون است که اثري بر درون می‌گذارد.

البته دو نکته اينجا وجود دارد:

1ـ آن بیرون و درون می­توانند تعاملی باهم می‌توانند داشته باشند.

2ـ در خود این سه لایه، اينها به نحوی تعامل و ترابط و تواصل هستند و پایه هم، همان معرفت و شناخت است خيلي وقت‌ها وقتي معرفت و شناخت را درست کند ميل و اراده هم دنبالش مي­آيد؛ ولی همیشه این‌طور نیست گاهی شناخت است ولي **«وَ جَحَدُوا بِها وَ اسْتَيْقَنَتْها أَنْفُسُهُمْ ظُلْماً وَ عُلُوًّا»**نمل/14، امور ديگري نمي­گذارد گرایش‌های مثبت شکل بگيرد.

3ـ گاهی عمل تربیتی، عمل ایجابی است چیزی را به او می­دهد، گاهی عمل سلبی است، مانع را برمی­دارد.

نتیجه بحث این که: این واژگانی که به پیامبران، اولياء الهي نسبت داده شده، يا به طور عام امر شده است و برخی از این واژگان، تمام این قلمروها را می­گیرد مثل مثلاً واژه هدایت، یا تزکیه که شمول دارد، یعنی هم آن فعالیت آگاهی­بخشی در حوزه اول را می­گیرد و هم فعالیت ایجاد تمایلات مناسب و عواطف مناسب و هم تقویت اراده را می­گیرد که چند مورد از این واژگان شمول دارد ولذا اين واژگان کليدي­تر مي­شوند. برخی از این واژگان اختصاص به حوزه معرفتی و شناختی دارد، مثل تعلیم و اعلام ...، برخی از اینها بیشتر معطوف به قلمروهای دیگر، حوزه عواطف و ابعاد دیگر شخصیت است مثلاً در ترهیب، تخویف، ...، برخی از واژگان هم اجمال و ابهام دارند.

برخي از واژگانی که اختصاص به اراده دارند در اين واژه­ها پيدا نکرديم ولي در واژگاني که به خدا نسبت داده شده گاهي وجود دارد که «يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِت»‏ ابراهیم/27، ممکن است بگوييم روي اراده تأکيد دارد ولي در احکام و تکاليف برخي از احکام و تکاليف مخصوص حوزه اراده است و نقش سازندگي اراده در آن قوي است و در باب صوم اين طور است؛ البته این واژگان، برخي جنبه اثباتی در آنهابرجسته است و در برخی جنبه سلبی برجسته است مثل امر به معروف و نهي از منکر که در جاي خود اینها بحث شود.

### قاعده هدايت

قاعده ارشاد جاهل اصطلاحاً آگاهی دادن به شخص جاهل است، این اختصاص به حوزه معرفتی و شناخت داشت که ادله‌اش بحث شد، البته در ادله، برخي مطلق بود،‌ قاعده هدايت را هم در برمی‌گیرد؛‌ ولذا اينجا به اين ادله از نگاه قاعده دوم پرداخته مي­شود:

قاعده ارشاد جاهل، بحث معرفتی و شناخت­بخشیدن و اعطاي بينش و آگاهي بود که در سطحی واجب، در سطوحی هم مستحب است.

قاعده دوم، قاعده هدایت است و این قاعده ناظر به تصرفاتی است که در شکل ایجاد انگیزه و شوق و رغبت و میل و اینهاست که مربی تصرفاتی در قلمرو غیرشناختی انجام می­دهد. آیا این­جور قاعده­ای داريم يا نه؟ اگر این بحث اثبات شد، مانعی ندارد که اینها را در ذیل یک قاعده قرار داد.

سؤال این است که وظایف تربیتی عام برای جامعه یا براي گروه‌های خاص، نسبت به علم دادن به دیگران داشتیم که قاعده ارشاد بود، آيا نسبت به ترغيبات و فعالیت‌های خاص تربيتي به معناي خاص، نه مطلق داريم يا نه؟

#### بررسی ادله

برخی از ادله، همان ادله که سابق داشتيم منتهي چون مطلق بود اینجا هم است ولذا تطبيق می‌دهیم، و برخی از ادله اختصاص به اینجا دارد.

اینجا هم شبیه قاعده ارشاد دو سطح داریم؛ در سطوحی واجب، در سطوحی مستحب است و حد و مرزها ضمن ادله مشخص می­شود.

##### ادله قرآنی

###### 1ـ آيه 104 سوره آل عمران.

وَ لْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلىَ الخَْيرِْ وَ يَأْمُرُونَ بِالمَْعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَ أُوْلَئكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.

اولین دلیل مشتمل بر لفظ دعوت است آیه مشهور در باب امر به معروف و نهی از منکر که در کنار امر به معروف و نهی از منکر عنوان دیگری دارد.

نکات ذيل آيه شريفه

نکاتی در ذیل این آیه در بحث‌های قبلي بیان شد، فقط بر چند نکته يادآوري و بر نکاتي تأکيد می‌کنیم:

1ـ **يَدْعُونَ إِلىَ الخَْيرِْ** ، یأمرون، ... امرهاي ترکیبی نیستند که يک حکم داشته باشد؛ بلکه تجزيه­اي است و سه حکم است، اينها سه حکم انحلالی و جدا جداست و در قرآن بر اين مطلب، شواهدی وجود دارد که چند امر کنار هم است و اینها جدا جدا موضوعیت دارند.

2ـ ولتکن امر است و این آیه ظهور در وجوب دارد منتهی این وجوب، قطعاً وجوب کفائی است منتهی در مدلول صریح آیه ممکن است کسی بگوید کفائی است، اگر «مِن» تبعیضیه باشد خود آیه می­گوید کفائی است يعني برخی از شما به دعوت و نهی و امر قیام کنید، یعنی بر همه لازم نیست، علاوه بر این­که ممکن است گفته شود دایره اصل وجوب را محدود می­کند که مي­خواهد بگويد شرايطي دارد که همه آن شرايط را ندارند؛ ولی کفائی بودن در هر حال بنابراین احتمال شاید قابل استفاده باشد. اگر بیانیه هم بود باز کفائيت را از جاي ديگر مي­توان فهميد.

بنابراين چند احتمال وجود دارد:

الف ـ مِن، تبعیضیه است، و نکته کفائیت را بیان می­کند، يعني تکليفي است که برخي بايد قيام کنند؛ چون مستقيم تبعيضيه است و مفيد کفائيت حکم است.

ب ـ مِن، تبعیضیه است؛ ولي نمي­خواهد کفائيت را بگويد، مي­خواهد اشاره کند اجمالا به اين­که شرایطی در تکلیف است همه مردم مکلف به این دعوت نیستند شرایطش را بعداً بیان می­کند و درصدد بیان کفائیت نیست بلکه شرایطی را برای مخاطب ذکر می­کند. مثل عالم بودن، قدرت و .. .

ج ـ من بیانیه، یعنی از شما امتی باشد، یعنی شما امتی هستید که همین شما، یعنی همه امت باید به این وظیفه قیام کنند که اگر این احتمال باشد از ظاهر لفظی‌اش، نه کفائیت و نه شرایط، هيچ­کدام استفاده نمی­شود؛ ولی با همه اينها هر يک از اينها باشد در نتيجه هيچ فرقي نمي­کند براي اين که هم عقل مي­فهمد و هم نقل وجود دارد و اين دو مطلب استفاده مي­شود:

پس مطلب اول: اين­که تکاليف اين‌جوري، يک شرایطی هم دارد هر آدم همین‌جوری مکلف به اينها نيست،‌ حداقلش بايد علم به آن مطلب داشته باشد،‌ قدرت بر آن داشته باشد،

مطلب دوم: اين­که اينها کفائي است براي اين­که نکته عقلي وجود دارد اين تکاليف معلوم است اگر يک نفر امر به معروف کرد و اثر کرد معلوم است از بقيه صادر می‌شود قضايا قياساتها معها، مثل دفن که نبايد ظاهر دليل بگويد اين کفائي است همين که معلوم است اگر يکي از بيست نفر دفن کرد سالبه بانتفای موضوع است بنابراين در آيه سه احتمال است:

1ـ من تبعيضيه که بخواهد کفائيت را بگويد.

2ـ من تبعيضيه که بخواهد شرايط اجمالي را بگويد وجود دارد.

3ـ يا من بيانيه که خطاب عام می‌شود و اصلاً هیچ‌کدام از دو نکته در آن نيست.

مطلب 3: اقوائیت ظهور **ولتکن** بر ظاهر خیر و معروف

ظاهر منکر، محرمات است، ولی خیر و معروف مستحبات را نیز می­گیرد. اینجا تعارض بین اطلاق خیر و معروف با ظهور ولتکن، ولتکن وجوب را مي­رساند؛ چون می‌دانیم در خير يا معروف مستحب، دعوت يا امر واجب نيست؛ چون یقیناً واجب نيست،‌ بنابراين باید یا خیر را محدود به واجبات کرد یا ولتکن را اعم از وجوب و مستحب دانست، چون ظهور آيه ولتکن، قوی است، خیر و معروف را به واجبات محدد می­کند.

4ـ قلمرو دعوت

آیا دعوت حوزه شناختی را می­گیرد یا فقط حوزه عاطفی و تمایلی و حوزه­های غیر شناختی را می­گیرد یا اطلاق دارد؟

ـ اگر ابلاغی و تعلیمی باشد در قاعده ارشاد جاهل به کار می­رود.

اگر دعوت اختصاص به فعالیت­های تربیتی به معنای خاص دارد یعنی ترغیب و تشویق، این فقط دلیل بر این قاعده می­شود وجوب تربیت در حوزه‌های احساسی

ـ اگر عام باشد در هر حوزه می­شود به کار برد.

ظاهر این است که دعوت، معنای عام دارد. ظاهر واژه این است که ترکیز واژه دعوت در فراخوانی بیشتر این است می­خواهد میل او را به این سمت متوجه کند. اما در جایی که شخص جاهل است، مقدمه آن آگاهی دادن است؛ ولذا یک کسی که می­داند، دعوتش مي­کنيد، ‌اگر هم نمی‌داند وقتي دعوت مي­کنيد دعوت ناظر به اين است که مي­خواهد تمايل پيدا کند التزامي پيدا کند که بيايد منتهي چون نمي­داند و اين متوقف بر دانستن است همراه اين، علم هم به او داده مي­شود وقتي دعوت‌نامه براي کسي داده مي­شود جهت اصلي، آمدن به مجلس است، منتهي وقتي نمي­داند نشانی مي­دهد. اين نشاني دادن و علم دادن به او، مقدمه است، تکيه واژه دعوت براي برانگيختن به سوي اينجا است.

دعوت، کار تربیتی به معنای خاص است که در او میل ایجاد می­کند که این کار را بکند. اما هر گاه شخص آگاه از این نباشد که مقصد و راه را بلد نباشد، مقدمه­اش آگاهی دادن است.

4ـ ذات دعوت، کار به آگاهی دادن نیست؛ ولی خیلی اوقات از آن منفک نیست؛ چون مقدمه آن است. ولي گاهي علم دارد و با اين که علم دارد ترغيب و تشويقش مي­کند اين تحليل دقيقي است که اشاره شد.

با توجه به اين تحليل نهايي، مي­توان به اين آيه در بحث قبل استدلال کرد؛ ولي فقط در همان حد که علم را به عنوان مقدمه براي هدايتش در جايي که احکام را نمي­داند، بدهد. آن يک تکليف مقدمي است نه مستقيم و مدلول مطابقي آيه؛ اما مدلول مطابقي و اصلي آيه اين است که با قاعده ارشاد ربط دارد وَلْتَكُن مِّنكُمْ أُمَّةٌ اين يک وظيفه اجتماعي است امت بايد داعي الي الخير يعني در همان عقايد و احکام الزامي باشند وقتي مي­بيند کسي به اين سمت نمي­رود و دعوتش را مؤثر مي­داند فراخواند و رغبت در او ايجاد کند، البته در حد متعارف. اين يک سطح بالاتر از آگاهي دادن است، نمي­داند احکام واجب و اخلاق و عقايد را، بايد يادش بدهد،‌ مي­داند برو يادش بده.